

آواز خراسانی و ساز افغانی

شبی در خانقاه کابل

حسین خدیو جم

تا آنجا که بیاد دارم ، به روزگار کودکی - بین ۶ تا ۱۲ سالگی - در زادگاه خود خراسان ، نغمه‌هایی به گوشم می‌خورد که برخی از آنها برایم بسیار دلنشین بود و یادش هنوز شادی آفرین است . آن نغمه‌ها را مردمی ساز می‌کردند که بانواختن ساز یا باموسیقی علمی کمترین آشنایی نداشتند ، بلکه تنها بر اثر چشیدن طعم شراب عشق ورنج بیماری و سوزناکامی ، نغمه خوان شده بودند. آن نواها فریاد دل مردمی درد آشنا و گرم دهان بود که گاه و بیگاه در قالب ترانه‌های دلنوا از حنجره‌ها بیرون می‌جست و از راه گوش در جان و دل دردمندان بلارسیده جایگزین می‌شد .

هر یک از این نغمه‌ها موسمی داشت و در زمان و مکانی مشخص طنین افکن میشد ، که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود :

۱- در همه شبهای ماه رمضان ، به هنگام سحر ، از گوشه و کنار هر محله فقیر نشین ناله‌های پر سوزی شنیده می‌شد که اکثراً با این دو بیت آغاز می‌گردید :

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند کرد در و بام دوست پرواز کنند

هرجا که دری بود به شب در بندند الا در دوست را ، که شب بازکنند
۲ - در سراسر دوماه محرم و صفر هر شب ، و در دیگر شبهای سال لااقل
هفته‌ای یکبار از حنجره گرم مرثیه خوانان و نوحه خوانهای مراسم سینه زنی ،
بانگی برمی‌خاست که شنیدنش کودکان به سن و سال مرا دگرگون می‌کرد و
بر گونه‌های مردم سالخورده اشکی دردآلود جاری می‌ساخت .

مردم هر يك از شهرستانهای ایران که در مشهد مقیم شده بودند آهنگی
مخصوص بخود داشتند ، مثلا یزدی‌های مقیم مشهد همراه با این بیت سینه
می‌زدند :

سینه زنانیم ز جان بی‌خبر عشق حسینی زده ما را بر

از تفنن و ریزه کاری نوحه خوانهای آن روزگار ، گاهی هیجان من دو
چندان می‌شد و مقلد آن جمع می‌شدم . خوب بیاد دارم ، هنگامی که سینه زنان
گرم عزاداری می‌شدند ، نوحه خوان از آهنگ یکنواخت و معمول همیشگی
دست می‌کشید و با گفتن کلمات: «ثلاث ، خمس ، سینه و...» - که گاهی همین
طور دوبه‌دو به ترتیب افزون می‌شد تا به پانزده می‌رسید - سینه زنان را به راهی
دیگر می‌برد و با نفقه نو نیروی تازه‌ای در وجودشان می‌دمید . در این موارد
بود که سینه زن - برخلاف رسم معمول این عزاداران که باید هر دو دست خود
را باهم روی سینه فرود آورند - هر دست را به تنهایی و به تعداد دفعاتی که نوحه -
خوان ذکر می‌کرد ، روی سینه خود فرود می‌آوردند و آخرین ضربه سومین
یا پنجمین یا... را با هر دو دست و محکم‌تر روی هر دو سینه چپ و راست خویش
فرو می‌کوفتند .

۳ - شنیدن اذان‌های سه وقت - صبح و ظهر و مغرب - هم بی‌لطف نبود ،
البته برای کارگران و کاسبان که در کارشان زمان مطرح نبود ، و بایستی در تمام
روشنی روز کار کنند ، و تنها برای خوردن غذا و برگزاری نماز مجاز بودند که
ساعتی از کار روزانه دست بکشند ، این بانگ پیک آزادی محسوب می‌شد .
بعدها که خود کارگر شدم ، دانستم که اثر بانگ اذان برای این مردم مانند
نفقه سروش غیبی است که تنها در گوش و دل انبیا و اولیا جای می‌گیرد !

۴- نوای نی چوپانهای خراسانی هم آنچنان سوزی در برداشت که هر شنونده‌ای را دامنگیر می‌شد ، و من هر سال به هنگام تابستان که در مصاحبت خانواده ، به روستا می‌رفتم ، از این سوز ، لذت فراوان می‌بردم . در همانجا بود که با ناله مرغ شب و بدبده و کرک ، (بر وزن نمك) و کوکوی «قمری» و چهچه بلبل و آوای دیگر پرندگان نغمه خوان ، آشنا شدم .

۵- نقاره خانه آستان قدس رضوی نیز در هر صبح و شام نغمه‌ای ساز می‌کرد که برای من دلپسند بود . این سنت نيك هنوز پایدار مانده و در مشهد هر صبح و شام چند دقیقه‌ای با بوق و کرنا و طبل یا دهل نغمه‌ای موزون می‌نوازد که شنیدنش از نظر اهل شریعت بلامانع است ، و برای زوار ساده دل شادی بخش .

۶- آوای لوطی عنتری و دهلچی روستایی و دیگر نوازندگان دوره گرد هم - با همه تحقیرهای ناروایی که گروهی نادان خشکه مقدس نسبت به آن روا می‌داشتند - جاذبیتی داشت و صدای ساز و ضربشان کودکان و زنان محله را بی‌اختیار از خانه بیرون می‌کشید .

۷- ملا باجی‌های مولودی خوان هم در آن بوم و برزن فراوان بودند ، اما محفلشان تنها به جنس مادینه اختصاص داشت ، یعنی حتی پسر بچه ده ساله را از ورود به این بزمهای اختصاصی مانع می‌شدند . گاهی شدت این حرمت به حدی می‌رسید که همه پسر بچه‌ها را از محیط خانه بیرون می‌رانند و در کوچه به دست سرنوشت می‌سپردند !

بر اثر شنیدن این نغمه‌ها بود که در دنیای کودکی ، هوس نغمه پردازی در جان و دلم شعله ور شد ، اما هر گاه می‌خواستم با سوت زدن اندکی از این شعله اشتیاق را فرو بنشانم ، منعم می‌کردند و میگفتند : این صدای شیطان است ! و اگر می‌خواستم از بچه‌های محله تقلید کنم و خود را با نی لبك و فلوت سرگرم سازم ، اطرافیان با یادآوری عذاب آخرت و آتش دوزخ سد راهم می‌شدند .

خوب بیاد دارم که سه نوبت نی لبك خریدم و هر سه بار شکسته و سوزانده شد تا دوزخی نشوم !

برای فراموش کردن این رنج وسیله دیگری در کار نبود ، زیرا همه اسباب بازیهایی که من دوست می‌داشتم یا گران بود یا حرام ! نتیجه آنکه ، آزار درو همسایه ، و ویران ساختن لانه و آشیانه انواع پرندگان تنها وسیله بازی و سرگرمی کودکانی در سن و سال من می‌بود که معمولا همیشه فرجامی رقت بارداشت ، و اکثر با جنجال بزرگترها و کتک خوردن کودکان پایان می‌پذیرفت .

پرهیز از راه دوزخیان و گرایش به شیوه بهشتیان :

کمیتر از ده سال داشتم که روزی مادرم مرا همراه خود به مسجد گوهر- شادبرد تاهم خود ساعتی بایاد خدا مانوس شود رنج زندگی را با شنیدن اخبار آخرتی فراموش کند ، و هم زمینه‌ای فراهم آید که من از بهانه گیری دست بردارم و با بیرون رفتن از خانه تفرجی کرده باشم .

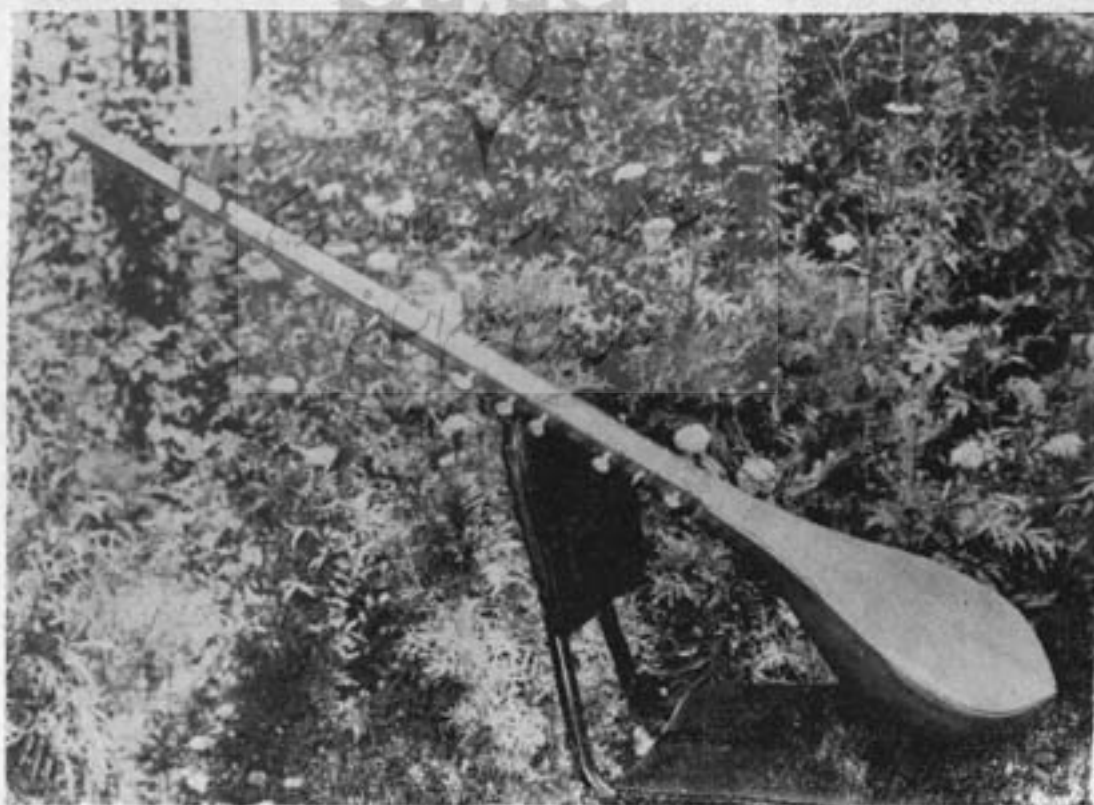
به مسجد رسیدیم ، او پای منبر یکی از مسأله گوها - که در آن روزگار فراوان بودند ، و برخی از آنان بر اثر منظوم خواندن مطالب منثور بازار پر رونقی داشتند - نشست و مرا گفت در همین نزدیکی‌ها بازی کن . دیدن فضای وسیع و جمعیت زیاد آنجا نشاطی در من ایجاد کرد . در اطراف مسجد پرسه زدم و با دیگر بچه‌های همسال خود سرگرم بازی شدم . پس از ساعتی ، گرسنگی زور آورد ، نزد مادرباز گشتم تا از خوردنیهای جیبش بهره ورشوم ، یا احتمالا همراه یکدیگر به خانه بازگردیم . چون چانه مسأله گو هنوز با آهنک گرم بود ، مادرم مشتی توت خشک و نخودچی در دامن ریخت و گفت : چند دقیقه صبر کن ، الان می‌رویم .

کنارش نشستم و به خوردن مشغول شدم ، در ضمن خوردن حرکات دست و دهان مرد مسأله گورا که حالتهای خنده‌آوری به خود می‌گرفت تماشا میکردم از مطالب آخرتی او هرچه کوشیدم ، چیزی سردر نیاوردم ، تا آنکه روایتی نقل کرد که خلاصه‌ای از مفهوم آن دستگیرم شد ، و آنچنان در ذهنم نقش بست که هنوز آثارش در خاطر من برجای مانده است . او می‌گفت : هر کس در دنیا مطربی پیشه سازد ، و با یکی از سازها نغمه سرایی کند ، در آخرت سازش به

آتش تبدیل می‌شود و در گردش آویخته می‌ماند . اضافه کرد : اگر نوازنده‌ای به هنگام زندگی توبه نکرده باشد ، این ساز آتشین هرگز از او جدا نخواهد شد ، و صاحب هرچه بکوشد که آن را از خود دور سازد بی‌فایده است ؛ زیرا هرچه نوازنده ، آن ساز آتشین را بدور افکند ، سازد و باره به او نزدیک می‌شود و با صاحب خود درمی‌آویزد !

اما صدای خوش ، هدیه خدا است ، اگر این هدیه را در راهی که موجب رضای اوست بکار برند باعث سعادت دنیا و رستگاری آخرت خواهد شد ...
گفتار این مرد وضع روحی مرا آنچنان عوض کرد که یکباره نسبت به همه سازنوازان بی‌مهرشدم ؛ و گرایشم به ترانه خوانان صاحب حنجره ، افزون گردید .

با گذشت زمان و آشنایی بالذت سوز و ساز ، اندک اندک به گروه سحر-خیزان و شب زنده داران درد آشنا پیوستم . چند سالی در صحبت این گروه صفا کردم و لذت بردم تا آنکه با کتاب انس گرفتم . از راه کتاب با صوفیان قرنهای

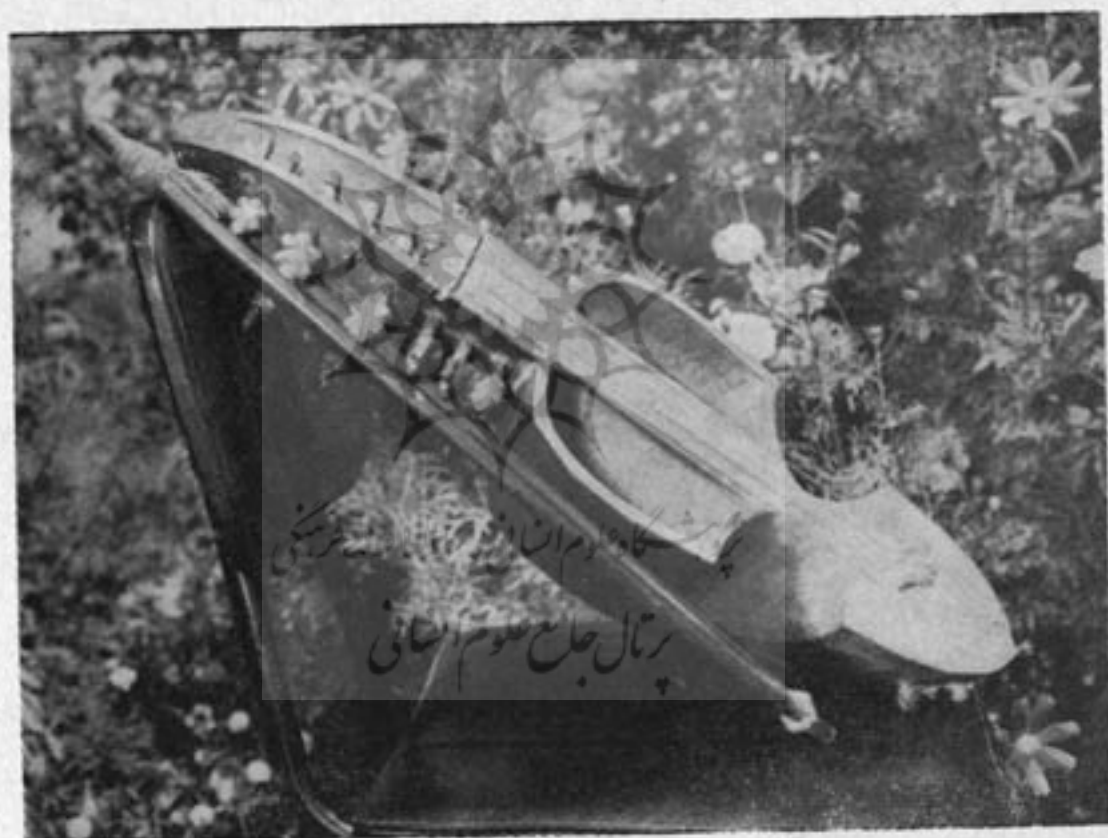


دنبوره یا تنبور

گذشته غمناک شدم و مطالعه داستانهای وجد و سماع شان برایم دلنشین گردید .

پس از این آشنایی بود که پنداشتم ممکن است شیوه پسندیده آنان هنوز در خانقاههای زمان ما مرسوم باشد، سپس راه طلب درپیش گرفتم و در شهرهای مختلف ایران به چندین خانقاه و خرابات سرزدم . در همه جا شکست صوفیان باطنی و پیروزی اهل ظاهر به چشم می خورد !

تنها در خانقاه ذهبی شیراز بود که دیدم هنوز اندکی از سنت پوشیدن لباس و کلاه فقر حمایت می شود ، و شنیدم که گاهی در حضور خواص ناله نی را بلند می کنند ، اما نامحرمان را از شنیدنش محروم می دارند !

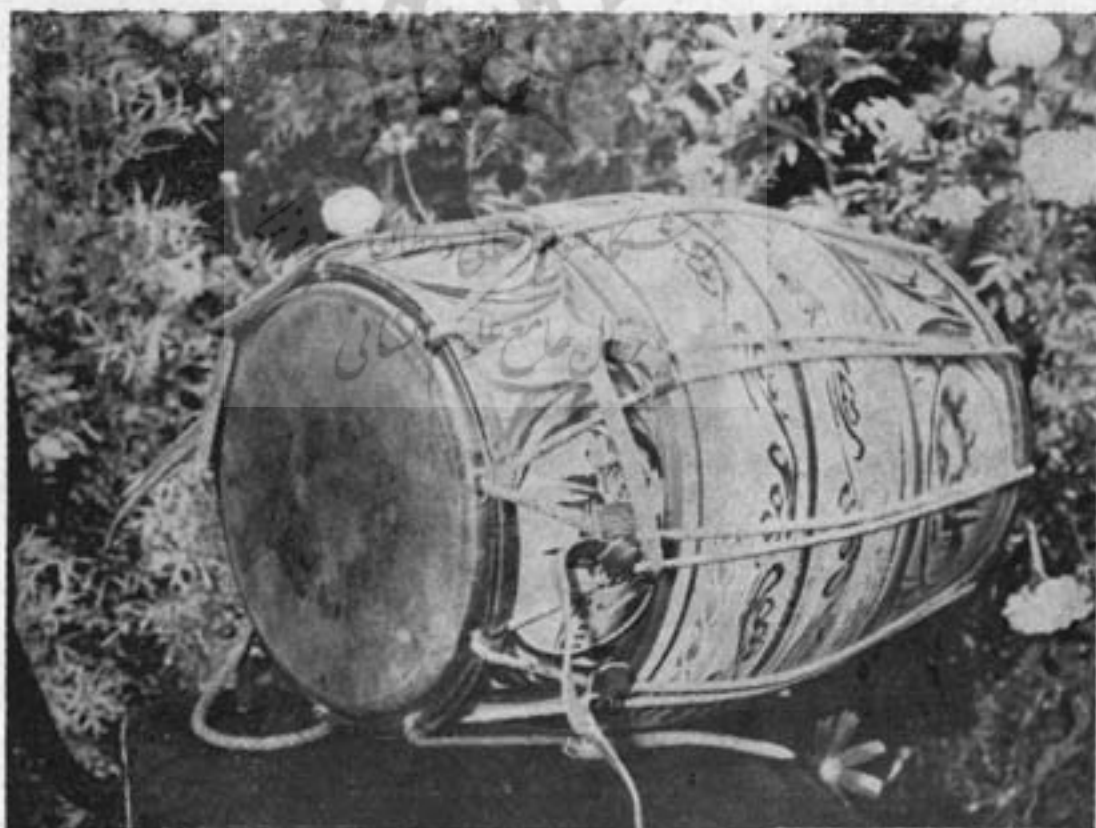


سارینده یا سرنده

با مطالعه چند رساله موسیقی از دانشمندان پیشین و ترجمه کردن یکی دو رساله از فازی و کاتب خوارزمی ، در عقاید پیشین من دگرگونی ایجاد شد، به طوری که شنیدن نغمه موزون هرساز و حنجره ای برایم لذتبخش و دلنشین گردید .

اوایل مرداد ماه سال ۱۳۴۶ بود که برای شرکت در سمینار نسخه‌های خطی به کشور افغانستان سفر کردم ، پس ازده روز کار علمی و دید و بازدیدهای اجتماعی ، مدت این دعوت بسر آمد . یاران همسفر بازگشتند و من برای گشت و گذار در شهرهای کهنسال این سرزمین ، بیست روز دیگر به خرج خود باقیماندم که ده روزش در شهر کابل سپری شد . در این مدت به هر جا که احتمال می‌رفت اجتماع اهل دل بوده باشد ، تنها و ناشناس سرزدم ، تا آنکه شب جمعه‌ای به خانقاه «چشتیه» کابل، راه یافتم و گمشده چندین ساله را نزد مردمی پاکدل و ژولیده جامه پیدا کردم .

این خانقاه در یکی از محله‌های فقیرنشین کابل واقع شده است . قبلا فکر می‌کردم که برای راه یافتن به درون آن باید از برادران افغانی مدد بگیرم ، اما پس از مشورت با یکی دو تن از روشنفکران افغانی دریافتم که همگی از نزدیک شدن به خانقاه پرهیز می‌کنند ، و شرکت در بز میهای صوفیانه را نوعی ارتجاع و عقب افتادگی می‌پندارند ! پنهانی به جستجو پرداختم ، سرانجام يك راننده



دهل یا دولک

تا کسی با دریافت یکصد افغانی راهنمای من شد ، و به هنگام نیمه شب - سواره و پیاده - مرا تادرخانقاه «چشتیه» هدایت کرد .

با عزمی استوار ودلی امیدوار از دری باریک و کوتاه گذشتم و قدم به درون نهادم . دالانی تنگ با سقفی کوتاه در پیش خود دیدم که نوریک فانوس نفتی آن را روشن می کرد .

چند درویش ژولیده در کنار این دالان روی خاک نشسته بودند . در انتهای دالان پلکانی بود که به صورت مار پیچ به فضای خانقاه متصل می شد . از پله ها بالا رفتم و در فضایی روباز باده پانزده درویش روبرو شدم که برای پذیرایی اهل حق آماده خدمت بودند ، کلمه «حق» را بر زبان آوردم و خود را از درویش دوستان خراسان معرفی کردم . با گشاده رویی تمام مقدم مرا گرامی داشتند . پس از خویش آمد گویی به داخل صفا خانقاه هدایت شدم و در سمت راست مرشد روی پوست تختی غبارآلود بر زمین نشستم . حجره ای وسیع بود و در حدود یکصد قلندر پیرو جوان در اطرافش بر زمین نشسته بودند . قلندران کهنسال در بالای مجلس جای داشتند ، و جوانان صوفی نزدیک در .

تعداد نوازندگان حاضر در محفل ازده نفر تجاوز نمی کرد ، ولی چون شب از نیمه گذشت از بیست نفر هم افزون شدند . این گروه با سازهای مختلف خود گرداگرد مسند مرشد حلقه وار جمع شده و به نواختن مشغول بودند . یکی دو خواننده نیز حضور داشتند که بعداً بر تعدادشان اضافه گردید . این خوانندگان بالهجه های قندهاری و کابلی ، شعرهای مولوی و حافظ و دیگر شاعران صوفی مشرب را با آهنگی دردآلود برای آن جمع زمزمه می کردند . شب از نیمه می گذشت ، اندک اندک بر تعداد قلندران و نوازندگان افزوده می شد ، به حدی که دیگر در آن صفا جا نبود و عده ای در بیرون آن جای گرفتند .

اکثر نوازندگان که پس از نیمه شب به آن جمع پیوستند مردانی کهنسال و درشت اندام بودند ، که با ریشهای سفید انبوه و دستاری متناسب لباس اهل تقوا در این خانقاه قدم می نهادند ، در حالی که ساز خود را در کیسه ای پیچیده و برای مصون ماندن از چشم نامحرمان قشری ، زیر عبا پنهان کرده بودند .

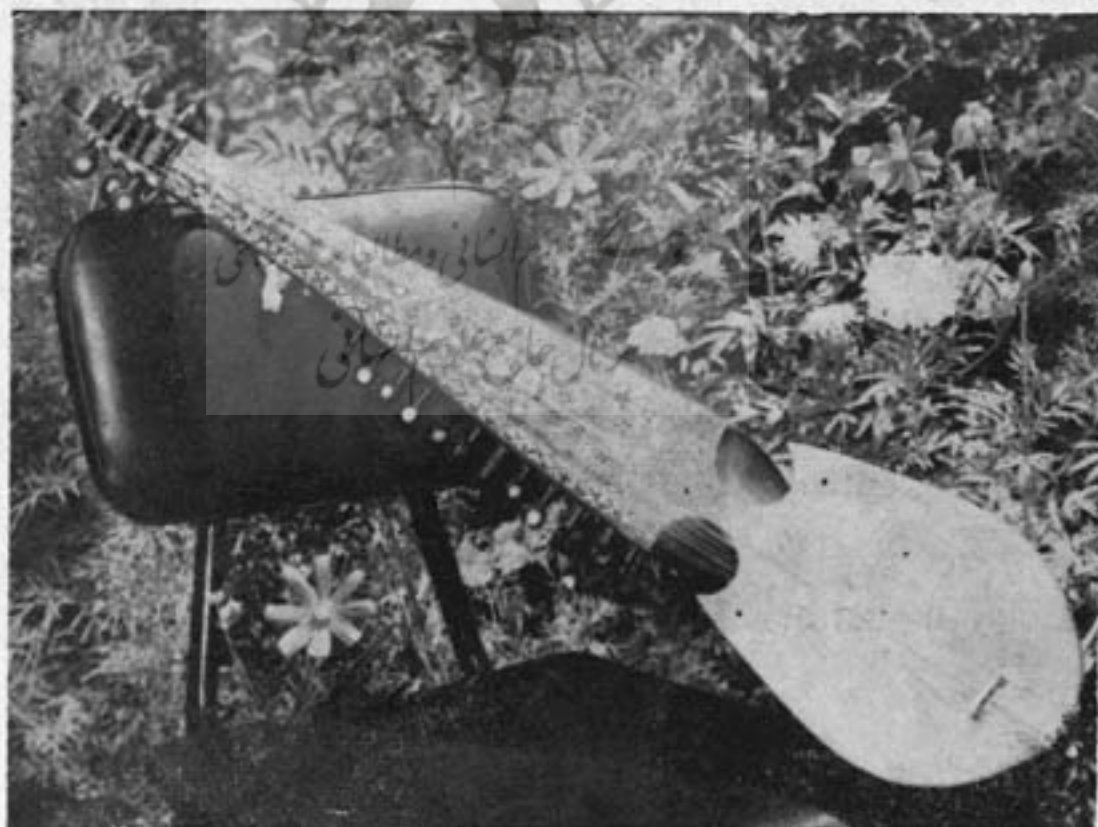
رفتار و کردار این گروه تازه وارد چنین بود که پس از رخصت مراد ، عبا به یکسو می رفت و سازاز کیسه بیرون می آمد و در لحظه تنفس همگانی کوك می شد و سرانجام بادیگرسازهای صوفیان همنوا می گردید .

به هنگام نواختن این سازها گروهی از صوفیان حاضر در محفل ، روی دوزانوشسته بااذکار دیا حق ، یا هو ، الاهو... ، زمزمه می کردند .

سازهای این گروه عبارت بود از : دنی - رباب - دوتار - سارینده - تنبور - دلربا ، از دیگر آلات موسیقی افغانی که نام و تصویر برخی از آنها در این مقاله خواهد آمد ، خبری نبود .

جان کلام آنکه از هنگام نیمه شب که این بزم صوفیانه رونق گرفت تا طلوع فجر که وقت نماز صبح است ، زدند و خواندند و سرو کردند به حرکت آوردند و دست افشانی نمودند . منم از آن دیدو شنید آنچه آن لذتی بردم که در وصف نکنجد .

به طور کلی می توان گفت : در افغانستان خانقاه تنها محلی بوده که



رباب

توانسته در برابر مخالفان نیرومند ساز و موسیقی ایستادگی کند . و هنر اصیل موسیقی مردم این مرز و بوم ، در طول قرن‌ها و در پشت دیوار خانقاه سینه به سینه نقل شده و تا به امروز اصالت خود را حفظ کرده است .

باید اعتراف کنم که بر اثر بهره‌ای که از خانقاه چشتیه کابل نصیب شد ، شوق دیدار دیگر شهرهای افغانستان و آرزوی صحبت صوفیان آنجا در من افزون گردید .

سفر خود را از راه هوا و زمین دنبال کردم و در شهرهای قندهار و هرات و بلخ و مزار شریف با گروهی دیگر از صوفیان آشنا شدم ، اما سعادت شرکت در حلقه ذکر و بزم شب جمعه تکرار نشد .

در «مزار شریف» از خانقاهی دیدن کردم که بسیار با صفا و دلگشا بود . مرشد آن از لحاظ قیافه ظاهری ، روحانیتی داشت ، و قلندرانی که در گوشه و کنار آن سرگرم تعلیم و ریاضت بودند نمایشگر خوبی برای قدرت رهبری این صوفی محسوب می‌شدند . چند ساعتی در صحبت این صوفی سپری شد . خاطره خوش آن هنوز بر جای مانده ، و شرحش از حوصله این مقال بیرون است . در «قندهار» کارهای ذوقی گونه‌گون - پنهان و آشکار - رواج دارد که برخی از آنها گفتنی است و قابل ستایش .

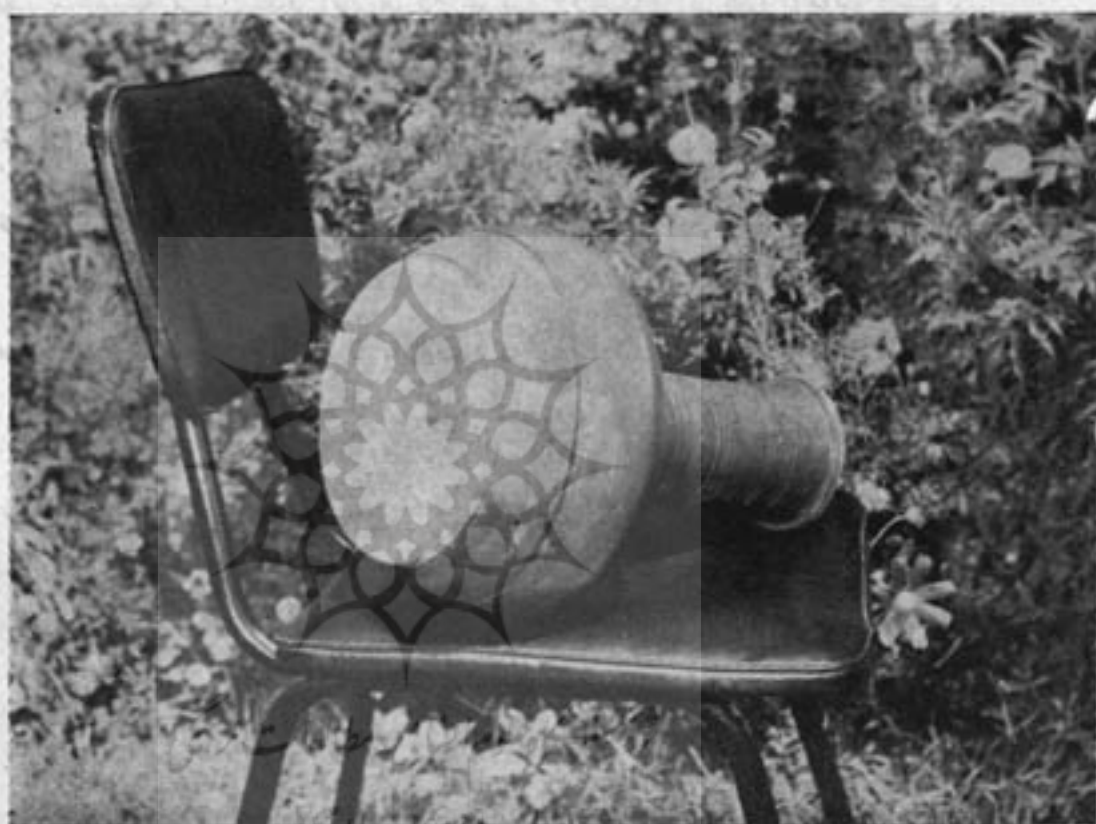
از هنرهای دستی که بگذریم ، باید گفت مردم قندهار در پرورش پرندگان نغمه خوان و استقبال از نوازندگان سازهای محلی عنایت بسیار دارند . در این شهر حتی گدای حرفه‌ای از این ذوق بی‌نصیب نمانده ، یعنی شبها به هنگام گشت و گذار در خیابان و کوچه این شهر به گداهایی برخورد میکنید که چند قفس پر از پرندۀ نغمه خوان در کنار دارند تا ضمن گدائی از شنیدن آوای خوش آنها بی‌بهره نمانند .

کوتاه سخن آنکه مردم نکهبان ساز و سرود ، در افغانستان امروز ، سه فرقه‌اند : سازنده ، نعت خوان ، دلاک .

سازنده : این عنوان به هر کسی که به کار نوازندگی بپردازد اطلاق می‌شود ، البته باید دانست که اکثر نوازندگان دوره‌گرد افغانی تکنوازه‌ستند و سازی کوتاه دارند که «قیچک» نام دارد و در خراسان به روایت مهدی اخوان

تالک «چکور» نامیده می‌شود. این تکنوازان بیشتر از مردم بلخ و بدخش و از نژاد بلوچ و جت هستند.

نعت خوان : نام کسی است که با صدای گرم خود، بدون کمک آلات موسیقی، برای مردم اشعاری درمدح و ستایش اولیا و پیشوایان مذهبی انشاد می‌کند، و به پرده دار یا درویش پرسه زن ایرانی شبیه است. کار نعت خوانان در شهرهای کوچک و روستاها رواج بیشتر دارد.



زیر بغلی ضرب = دَبَك

دلاک : در اصل نام کسی است که وظیفه اصلاح یا آرایشگری مردان را برعهده دارد. اما در اصطلاح مردم افغانستان دلاک - که در لغت پشتو «دم» نامیده می‌شود به معنی نوازنده همگانی است که طبق سنتی کهن باید علاوه بر کار سلمانی گری در محافل جشن و سرور مشتریان خود حاضر شود و به نوازندگی و خنیاگری پردازد.

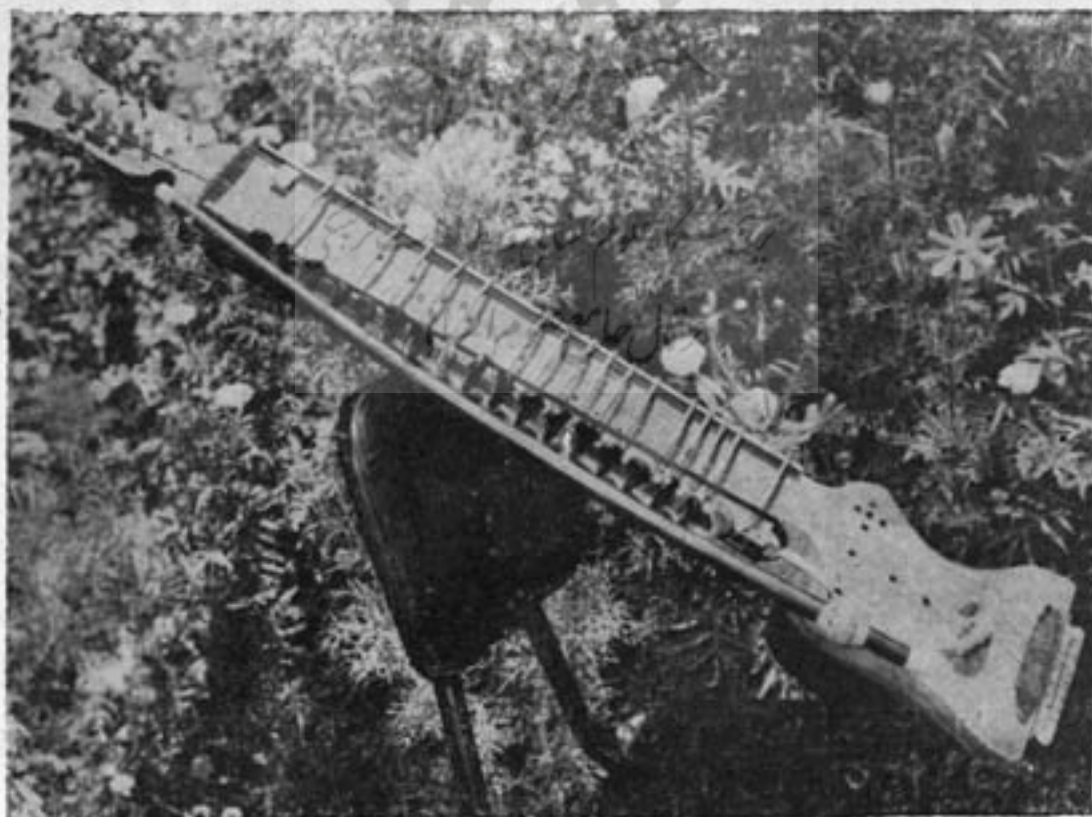
به گفته یکی از محققان افغانی، از روزگاران کهن رسمی در میان

روستائیان افغانستان جاری بوده است که هنوز هم طرفدار بسیار دارد . و آن رسم چنین است :

از مجموع درآمد مردم هر روستا به هنگام برداشت محصول سه سهم بر گرفته می شود ، یکی برای حجره ، دومین برای آخوند و سومین برای دلاک .

حجره : مهمانخانه ای است که معمولاً در زاویه مسجد بنا شده و باین سهم ، همیشه برای پذیرایی مردم غریب و رهگذر بی غذا آماده است .
آخوند : مردی که در برابر سهم دریافتی وظیفه تعلیم قرآن و بیان احکام شرعی روستائیان برعهده اوست . ضمناً به گوش نوزادان دعای میلاد می خواند ، و برای مردگان تلقین می گوید .

دلاک : نام خانواده ای است که مردش سرو صورت مردان روستارا اصلاح می کند و زنش به کار بنداندازی و آرایش زنان می پردازد . این دلاک به هنگام برپا شدن جشن های ملی و مذهبی یا تشکیل بزمهای



دلاک

عروسی و ختنه سوران از کار اصلی خود دست می‌کشند و به ساز و سرود می‌پردازند .

اینک بانگارش مشخصات چند نمونه از سازهای افغانی به این بحث پایان می‌دهم .

۱- رباب : این ساز با درازائی کمتر از يك متر دارای ۲۲ سیم است و با مضراب نواخته می‌شود .

۲- سارینده یا سرنده : درازای این ساز بین ۶۰ تا ۷۰ سانتیمتر است که ۱۸ سیم نازک و سه سیم کلفت دارد و با آرشه نواخته می‌شود .

۳- دنبوره یا تنبور : طول این ساز نزدیک دو متر است ، ۱۸ سیم دارد و با مضراب نواخته می‌شود .

۴- دلر با : درازائی بیشتر از يك متر دارد ، با ۱۷ سیم که با آرشه نواخته می‌شود .

۵- دو تار : طول این ساز در حدود يك متر و نیم است و دارای ۱۴ سیم .

۶- ارمونیه : سازی است که به قانون و سنتور شباهت دارد .

۷- ماندلین : در حدود نیم متر طول دارد ، تعداد سیمهای آن ۸ است

و با مضراب نواخته می‌شود .

۸- دولک یا دهل : که از هر دوسر نواخته می‌شود .

۹- زیر بغلی : که عبارت است از : ضرب یا دنیک .

۱۰- قیچک : که در خراسان «چگور» نامیده می‌شود .